

۱۴- دستستانی

تا آغوش قهوای، در نمبخاری شگفتی نخلهای دشتستان
ترانه عشق ساده‌ای را زمزمه می‌کنند.
در عمق فحواستن خواهشی است، با اساره‌های آبی
امشب نیز آگر بیدار بمانم و ترانیم
در آینه، هر صبح لبخند تکراری شود:
تنها به هنگامه عشق از تصویر خود در چشمهای دیگری شرم نمی‌کنیم.

پاریس ۱۹۸۳/۱۱/۷

۱۵- روزهای پاریس

۱

بوی کبک تازه و سُرِ قهوه سُرین ، خرید یک پالت سِگار و صدای صبح به خیر
انعکاس چهره‌های حاسیه بر رودخانه سن ، عبور جوان‌های خیس آوازخوان ،
ماتیقی با سرخسینان بی خیال . میان دو نقطه آغاز و پایان یک روز ،
طرحی از لجن رازندگی می‌کنم .

۱۶- دو عبارت

- ۱- تنهای بی‌م ، تنها زاده شده ام ، اما با تو می‌زیم ای رنج
- ۲- در غروبهای غریب ، چندان وقت می‌ماند که به خالی‌روزم بیدیشم .

۱۷- پاسخ

پروشهای ویرانگری را پاسخ زهرخنده ات
نه، تاریخ از بازوی این انتظار خسته نیست.
پشت حیات از زخم پلک مناک کلابی کال عبوری کند.
لبخنده ات، در پای مرز نهال خیزران، «نه» ی کلارد. نه!
لبخنده ات باین مرادست مهربان بر لبهای درهم یاد جنگلهای تمدیر زردین هی کند.

پاریس ۱۹۸۴، ۲، ۶

۱۸- از بی‌خصوصی

و چشمه، زلال ندانتن؛ نه نام

نه محوی

نه انتها

واسطه ای تا خزندگان به من رسند. درد رای جویم، چیزی برای برجا نهادن

پاریس ۱۱/۷/۱۹۸۴

۱۹- آلهی کوچکی در روزنامه

زن سپید جامه گوی بندی رای جویم که گری بترش برنگ غروبهای خلیج است ،
وزمزمه آرامش ، بوی چای صبح می دهد .
بلور تهناتش تصویر زیبای هستی را رنگ می زند .
مزه مرایس از تبلور چسبیده است .
یا کین سله ایت که آنوب دروتم رای سوزاند .
غم را با تبسم ، پی حوصلگی را با رقص امید ، و نیمة آبی لیوان را با شراب نگاه
پُر می کند .
بابوی لخته مای خالیم می آید ، می ماند . با قلم نوازشش مرافش می زند ،
و بی جستجوی بیخه فردا ، پروازی کند .

پاریس ۱۹۸۴/۷/۱۱

۲۰ - روزهای پاریس

۲

هفت ربيع کم، خیابان باریک، توقف مکرر کامیون زباله، بوی آشنای میسگی،
دوشنبه‌ها: شراب ترسیده، سه‌شنبه‌ها: پنی‌شب مانده، چهارشنبه‌ها: رختخواب
فاحشه‌ها، پنج‌شنبه‌ها: ماکارونی، جمعه‌ها: کاموی له شده.
آن روز که رفکاران اعصاب کردند، بالکب تقویم روز هفته را یاد آوردم.

۸۴/۷/۲۴

۴۱ درک

عطف طراوت آشنایی و قدمهای آرام دختری تنها
هستی در انزوی از زبان بانگانه ای از دوست و از مسووعش می آید

پاریس ۱۹۸۴/۷/۲۵

۲۲- تکامل

مات های براننده ها، و سرنیزه های دسنام و قاعدهی که در میانه می لولد.
بازار پراز کالاست و زندانها خالی از روزهای گذشته.
با هجوم عدد، ما جمل خود را اعلام می کنیم

پارین ۱۹۸۶/۷/۲۵